

خانه پدری حمیده غلامیان در محله کنه بیست، ۵ سال است به کانونی برای همدلی و توانمندسازی بانوان محله تبدیل شده است

سهم یک خانه از آبادانی محله



داستان جلد

به محلی برای دورهم جمع شدن بانوان، کودکان و نوجوانان محله تبدیل کرد. دغدغه همیشگی او برای کار فرهنگی، امروز این خانه را به پاتوقی امن و صمیمی برای بیش از دویست نفر از بانوان و دختران کودک و نوجوان تبدیل کرده است؛ جایی که در آن، با پرداخت هزینه‌ای بسیار ناچیز یا گاهی بدون هیچ هزینه‌ای، فرصت یادگرفتن، کنارهم بودن و ساختن روزهای بهتر فراهم شده است.

در این خانه خبر می‌دهد، وارد که می‌شوم، در گوشه‌ای چند دختر با ذوق مشغول نقاشی‌اند و آن سوتر، جمعی از بانوان با دقت به صحبت‌های مربی خیاطی گوش می‌دهند. اینجا بیشتر از آنکه یک مرکز فرهنگی باشد، حال و هوای خانه‌ای گرم و صمیمی را دارد. پشت این حال و هوا، تلاش‌های حمیده غلامیان قرار دارد؛ بانویی که پنج سال پیش، خانه پدری‌اش را به چشمداشت

سحرینیکو عقیده آدرسی که داده‌اند، مرایه‌داری سبزرنگ و نیمه‌باز می‌رساند؛ درمی‌کشد که شاخه‌های پیچک انگور، تابلو بالای آن را تا نیمه پوشانده است. کمی سرم را بالا می‌گیرم تا از میان برگ‌ها، تابلو را بخوانم: «کانون معارف اسلامی حضرت خدیجه (س)». از در نیمه باز وارد خیاطی کوچک می‌شوم. ردیف کفش‌هایی که پشت در کنار هم جفت شده‌اند، از شلوغی و رفت و آمد



چند سال بعد، پدرش هم از دنیا می‌رود، خواهر و برادرهایش که از علاقه او به فعالیت‌های فرهنگی خبر داشتند، پیشنهاد می‌دهند خانه پدری را به همین کار اختصاص دهد؛ پیشنهادی که سرانجام سال ۱۴۰۰ رنگ واقعیت به خود

جان‌گرفتن دوباره خانه پدری

می‌گیرد. او از روزهای آغازین راه‌اندازی کانون این‌گونه یاد می‌کند: اوایل هیچ آشنایی‌ای با اهالی محله نداشتم. اولین کاری که کردم، ارتباط گرفتن با خانم‌ها بود. در این هم صحبتی‌ها فهمیدم جلسات قرآن خانگی برگزار می‌کنند. پیشنهاد دادم برنامه‌هایشان را در خانه پدری ام ادامه بدهند و خوشبختانه استقبال کردند. دو روز در هفته دورهم جمع می‌شدیم؛ یک روز ختم سوره انعام بود و یک روز هم جزء خوانی قرآن. همان جمع‌های کوچک، آرام‌آرام شکل دیگری به خود می‌گیرد. غلامیان در یکی از همان جلسات پیشنهاد برگزاری کلاس احکام را مطرح می‌کند. در نخستین جلسه فقط هشت نفر شرکت می‌کنند، اما استقبال بانوان به تدریج بیشتر می‌شود.

درس، به یادگرفتن مهارت‌های مختلف علاقه پیدا می‌کند؛ از قلاب بافی و خیاطی گرفته تا کلاس‌های قرآن. سال ۱۳۶۴ ازدواج می‌کند و همراه همسرش به آذربایجان می‌رود، اما نقطه عطف زندگی‌اش سال ۱۳۷۶ رقم می‌خورد؛ زمانی که به مشهد بازمی‌گردد. آشنایی او با مسجد پنج‌تن در خیابان دکنتر بهشتی، مسیر تازه‌ای پیش پایش می‌گذارد. از طریق همان مسجد با حوزه علمیه آشنا می‌شود و تحصیلات حوزوی را به صورت غیررسمی آغاز می‌کند؛ مسیری که در نهایت او را به سطح ۳ حوزه می‌رساند. او برای شرکت در آزمون‌ها هم هر بار راهی قم می‌شود و این آزمون‌ها را با موفقیت پشت سر می‌گذارد.

هم‌زمان با ادامه تحصیل، از اودعوت می‌شود تا در همان مسجد تدریس را آغاز کند. اولین کلاسش، آموزش صرف و نحو عربی برای بانوان بود. بعداً تدریس در مراکز مذهبی و مدرسه علمیه اسلام‌شناسی و شعب مختلف مدرسه حضرت رقیه (س) را هم تجربه می‌کند.

اما حمیده غلامیان می‌گوید تحصیل و تدریس، همه آن چیزی نبوده که دنبالش بوده است؛ همیشه دلم می‌خواست کار فرهنگی انجام بدهم و فعالیت فقط به تحصیل و تدریس محدود نشود. همسر هم همیشه از این ایده حمایت می‌کرد. حتی پیش از فوتش در سال ۱۳۹۲، در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود بخشی از اموالش صرف کارهای فرهنگی شود.

حال و هوای صمیمی کلاس‌ها

در هر دو فضای کانون، کلاس‌ها جریان دارند. یکی از اتاق‌ها را دخترهای کوچک با مداد رنگی و کاغذهای نقاشی پر کرده‌اند و در اتاق دیگر، بانوان دورمربی خیاطی حلقه زده‌اند. برای گفت‌وگو، راهی آشپزخانه می‌شویم؛ جایی که عطر آش، همه فضا را پر کرده است. دیگر بزرگی روی اجاق آرام‌آرام قل می‌زند. بانوان از صبح آن را بار گذاشته‌اند تا بعد از پایان کلاس‌ها، همه دورهم بنشینند و آن را میل کنند.

همین جزئیات کافی است تا بفهمیم این خانه فقط محلی برای برگزاری چند کلاس نیست. اما ریشه این حال و هوای صمیمی را باید در زندگی و دغدغه‌های صاحب‌خانه جست‌وجو کرد.

دغدغه‌ای که سال‌ها پیش شکل گرفت

حمیده غلامیان متولد سال ۱۳۴۱ در شهری است. سال سوم راهنمایی همراه خانواده به مشهد مهاجرت می‌کند و تحصیلاتش را در دبیرستان هفده شهریور خیابان عنصری ادامه می‌دهد. از همان سال‌ها، در کنار